

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم

اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

عرض شد به این که یک مطلبی را دیشب بنا بود بگویم یک کمی از مطلب خارج شدیم یعنی هنوز آن درختواره را فعلاً یک توضیحات بیشتری باید بدهیم یک مطلبی در حاشیه آن حاشیه اش یعنی آن مطلبی که رسید این بود که از زمان به اصطلاح این درختی را که ما فرض کردیم تقریباً تنه اصلش توسط قرن چهارم و پنجم، شیخ صدوق شیخ طوسی و کلینی ریخته شد بعدها در قرن هشتم و این ها به بعد هفتم و هشتم، هفتم و هشتم معذرت می خواهم توسط محقق و علامه این دیگر شکل رسمی خودش را گرفت یا دنبال شهرت عملی بودند محقق عنوان ما عمل به الاصحاب آن مبنای سوم که اصلاً به خبر نگاه نکنیم و کلاً خبر به هیچ وجه حجت نباشد و دنبال تلقی باشید که مثلاً فرض کنید مخصوصاً در مکتب بغداد و با ورود مثلاً تفکر اعتزالی جا داشت این دیگر در شیعه از قرن هشتم تقریباً نمودی ندارد دیگر تقریباً از بین رفته، و عرض کردیم به این که این مطلبی را که مرحوم آقای بروجردی یا صاحب وسائل در باب حجیت خبر واحد در همین مثلاً جامع الاحادیث جلد اول، حدود صد و خرده ای روایت را ایشان آوردند از این روایات حجیت به معنای مصطلح که مثلاً یک طائفه معینی از خبر حجت باشد از این ها در نمی آید از مجموعش در نمی آید اما حجیت به این معنی که مبنای سیدمرتضی صحیح نیست این در می آید یعنی اجمالاً در می آید که خبر اجمالاً به عنوان خبر حجت بوده نه به عنوان دلیل لبی که مرحوم سید می خواهد از راه دلیل لبی به هر حال آنچه که فیما بعد انجام می گیرد از این درخت تن و مندی که میراث های به اصطلاح امامیه است طبعاً حدیث در اولش زمینه کل تفکرات مکتب بوده این طور نبوده در فقه باشد در کلام باشد در مسائل عقاید بوده اخلاق بوده و الی آخره در کل مسائلی که محل نیاز بوده این ها را کلاً به همین احادیث و این مکتب یواش یواش جا می گیرد البته دوتا مکتب می شود طبیعتاً مکتبی که مشهورتر است همانی که رو شهرت حساب می کند یعنی بیشتر حساب تلقیات اصحاب را این ها را می کند لیکن خبر را به عنوان خبر حجت می گیرد آن مکتب دیگری که رو وثاقت یا صحیح بودن یا موثق بودن یا حسن بودن یا موثق، روی مبانی مختلف که حجیت را رو یک معیار واحد می بیند آن خیلی جا نیفتاد، هست چرا مثل صاحب مدارک هست و معالم هست اخیراً آقای خویی هست مرحوم مستند صاحب نراقی هست عده ای هستند از بزرگان نمی شود انکار کرد به هر حال عرض کردیم که بعد از علامه یعنی در مباحث دیگر نمی دانم در این مبحث نقد متن متعرض شدم یا نه؟ در مباحث دیگر متعرض شدیم بعد از علامه این نفس رجالی در شیعه می ماند ولو به خبر عمل نکنند یعنی اصطلاحی را که علامه پایه گذاری کرد تا همین لحظه که من در خدمت تان هستم در شیعه می ماند اصطلاح و مثلاً صحیح فلان لیکن لا نعمل بها و این البته منشأ اشکالی هم شده بعضی ها دیدم قائل هستند به این که اگر خبر صحیح باشد اعراض تأثیر درش ندارد، چون این خبر صحیح است یعنی حجت است اعراض نمی تواند از حجیت بیندازد این ها ملتفت نشدند صحیح یک مصطلح رجالی است حدیثی است اعراض که آمد می گوید این دیگر صحیح نیست یعنی حجت نیست ملتفت نشدند صحیح،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۴/۰۳/۱۴۰۳ - ۰۴/۰۱/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲

جلسه: ۳۵

ج: اصطلاح شان، می شود حالا

س: اهل سنت این طور هست

ج: نه،

س: از شیعه

ج: نه در شیعه دیگر، الآن مثلاً می گویند اگر اعراض کردند از صحیح معروف این است، بعضی ها گفتند نه جابریت را قبول می کنیم، کاسریت را قبول نمی کنیم چرا؟ چون این خبر صحیح است حالا که صحیح است حجت است پس مجرد این که مشهور اعراض بکند آن را از حجیت ساقط نمی کند

س: آقای خویی هیچ طرف را قبول نمی کند

ج: می دانم نه این، بعضی ها تفصیل قائل هستند بین این دو طرف بعضی ها هم عکس این، جابریت را قبول نمی کنند کاسریت را قبول می کنند، بعضی ها هم هردو را قبول می کنند آقای خویی هم به قول شما هیچ طرفش را قبول نمی کند، این کسانی که به اصطلاح کاسریت را قبول نکردند دیدم یعنی استدلال شان این است که این خبر صحیح است مجرد اعراض نمی تواند آن را از حجیت بیندازد این اصلاً ملتفت نشدند، صحیح یک مصطلح است یعنی روایتش همه امامی و عدل هستند کل خبر یرویه عدل امامی عن مثله الی آخر الاسناد این اسمش صحیح است لیکن این حجت نیست چون اعراض شده حجت نیست،
س: کلمات از داد صحه از داد وهنأ،

ج: این مرحوم نائینی مرحوم نائینی یک عبارتی دارد کلمات از داد صحه از داد وهنأ، این را هم از عبارات، بلی آقا؟

س: از داد بعداً یا از داد

ج: وهنأ، آنی که از نائینی ما شنیدیم یعنی آقای بجنوردی دیگران نقل می کردند از داد وهنأ بعضی ها ضعفاً هم گفتند از داد ضعفاً اما آنی که من شنیدم از داد وهنأ از مرحوم نائینی نقل شده علی ای حال اشتباه این ها کجاست؟ وقتی گفتیم خبر صحیح است یعنی یک خبر حجت است، صحیح یعنی به مصطلح صحیح است،

س:

۳۵: ۵

ندارد

ج: اما حجت ندارد، این ها اشتباه کردند دیگر حالا مال، می خواهم بگویم این اصطلاح این قدر جا افتاده که منشأ این اشتباهات هم شده، همین الآن هم هنوز می گویند موثقه فلان، صحیحه فلان، حسنه فلان، هنوز هم هست دیگر الآن تا الی الآن الی یومنا هذا این اصطلاحات را به کار می برند،

س: حتی مصححه فلان،

ج: مصححه فلان این را هم دارد، یا المصححه، بل الحسنه بل الصحیحه این طوری هم دارند برای خودشان اصطلاحاتی درست کردند علی ای حال این هست یعنی این را نمی شود انکار کرد که تا این زمان ما هنوز متأثر به اصطلاحات رجالی علامه هستند ولو ملتزم به آن مبنی نباشند چون علامه صحیح می دانست عمل می کرد ولو این ها صحیح را به خاطر اعراض عمل نکنند اما این

اصطلاح هنوز در حوزه‌های ما هست این اصطلاح قبل از علامه نبود، صحیحه، و موثق و حسنه و این‌ها این اصطلاح کلاً نبود و عرض کردم با این‌که به این اصطلاح ملتزم هم نیستند صحیحه می‌گویند اما حجت نمی‌دانند این معنایش این است که این اصطلاحی را که علامه درست کرد در شیعه در این درخت بزرگ به اصطلاح، در این درخت تن‌آوری به اصطلاح روایات اهل بیت و مواردی اهل بیت این اصطلاح هنوز به جای خودش محفوظ است لیکن عملاً چند دفعه عرض کردم بیشتر رفتند رو آن مبنای محقق حلی کل خبر عمل به الاصحاب و فرقی هم با مبنای سیدمرتضی در این جاست سیدمرتضی اصلاً به خبر کاری ندارد ایشان به خبر کار دارد آن وقت این یک نکته‌ای است که من عرض کردم احتمالاً اولین بار در شیعه در همان قرن پنجم توسط شیخ مطرح است چون شیخ می‌گوید دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم جمع می‌کند بین این دوتا، احتمالاً مرادش این باشد اجماع الفرقة به مبنای بغدادی‌ها، اخبارهم به مبنای قمی‌ها، چون گاه گاهی هم می‌گوید اجماع الفرقة چون می‌داند در مسأله خبر نیست گاهی هم می‌گوید دلیلنا اخبار الفرقة اجماع را نقل نمی‌کند احتمال دارد که مرحوم شیخ مبدع این باشد این درختی را که شروع شد یعنی پیوندی بهش زده شد، این از زمان شیخ در حقیقت این اصطلاح آمد این اصطلاح که جمع بین هردو بکنیم پس یک خبر را حجت بدانیم مثل سیدمرتضی نباشد که مثلاً خبر ارزش ندارد، دو ایشان مرحوم شیخ در عده خب واضح است می‌گوید وثاقت و این‌ها لیکن عملاً بگوئیم نه مراد ایشان همان عمل است، همان شهرت است همان تلقی به قبول است پس خبر باشد و تلقی به قبول هم روش باشد دوتایی با هم به هر حال این مبنی فیما بعد در میان شیعه خیلی جا می‌افتد به هر حال حالا مبدعش شیخ است یا نه؟ آن وقت احتمال دارد این هم نکته‌ای است که یک مقداری از متن خارج شدیم بحث متن خودمان احتمال دارد که این مبنی برای اولین بار در همین روایت مقبوله عمرو ابن حنظله مطرح شده این هم به خاطر این تأکید من امشب چون ما حالا بیش از سی سال است می‌گوییم مقبوله عمرو ابن حنظله ناظر به شهرت است آن‌هم شهرتی روایی همین طوری که معروف است و جزو مرجحات قرار داده شد شهرت روایی در روایت عمرو ابن حنظله عرض کردیم شهرت روایی در میان اهل سنت، بعد از روایت عمرو ابن حنظله به صد سال بعد معیار حجیت است نه ترجیح بین شیعه معروف شده که اگر دو خبر باشد یکی شاذ یکی نادر، یکی مشهور مشهور مرجح است لیکن اهل سنت خبری که نادر است چه در مقابلش خبر مشهور باشد یا نه؟ اصلاً خبر شاذ را ولو تمام روایات ثقات باشند حجت نمی‌دانند،

س: پس به چه معنی این‌جا

ج: شاذ و نادر و مفرد و این هم چون بحثی دارند که این آیا مراد این‌که راویش یکی است، مثلاً این از آن آقا یک نفر، آن از آن آقا یک نفر کس دیگری نقل نکرده این را اصطلاحاً شاذ یا نادر می‌گویند

س: غریب هم می‌گویند

ج: غریب بلی آن هم هست در همین کتاب ترمزی زیاد دارد حسن غریب مثلاً

س: خود مرحوم شهید هم

ج: بلی این‌ها بعد است نه اهل سنت را می‌گوییم قرن سوم اهل سنت در قرن سوم این را دارند اصطلاح غریب دارند در ترمزی آمدی مواردی دارد ایشان حسن غریب، اصلاً ترمزی یک جور خاصی است حسن صحیح، صحیح حسن، گاهی این جور می‌گوید، گاهی می‌گوید صحیح، گاهی می‌گوید غریب بهذا الوجه، با این متن و با این ترتیب غریب است بعد از راه‌های دیگر نقل شده

.....

علی ای کتاب ترمزی به لحاظ فوائد رجالی و حدیثی و روایت حدیث از این نکته شاید بر بقیه صحاح ست ترجیح دارد انصافاً هم ارزیابی می‌کند هم صحبت می‌کند، هم گاهی هم می‌گوید سئلت محمد ابن اسماعیل عن هذا الخبر مرادش از محمد ابن اسماعیل بخاری است صاحب بخاری که از او سؤال کردم راجع به این خبر مثلاً نظرش چه است؟ این در ترمزی هم هست ترمزی یک نکات فنی خاص خودش را دارد البته دیگران هم دارند که، اما این نکته فنی این جوری تقریباً علی ببالی اگر اشتباه نکنم منحصر در ترمزی است، به هر حال آن وقت تصور ما این بود که روایت عمرو ابن حنظله در باب شهرت روایی است و شهرت روایی بعد از این، البته بعد از علامه بیشتر جزو مرجحات قرار گرفت، لیکن ظاهر خود حدیث این نیست، فان المجمع علیه لاریب فیه یعنی واقعاً ریب درش نیست و آن باطل است آن یکی، این ظاهرش این است لیکن آقایان این را به عنوان مرجح گرفتند یعنی هردو حجت اند این یرجح لذا عده‌ای مثل صاحب کفایه و مرحوم آقاضیاء دارند که شاید این خبر ناظر به تمیز الحججه عن لاحقیه باشد نه تعیین احدی الحجثین بر دیگری، نه ترجیحی یعنی اصلاً اصل حجیت نه این را ما مفصل توضیح دادیم، در همین کلمه فان المجمع علیه لاریب فیه یکی از نکات بحثش این است که این لاریب فیه اضافی است یا لاریب فیه حقیقی است اگر حقیقی گرفتیم ناظر به حجیت است اگر اضافی گرفتیم ناظر به ترجیح است لذا این نسبت به آن لاریب فیه است و یکی از راه‌های هم که تعدی بکنند از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه یکش همین است بگوییم از این روایت در می‌آید که اگر دو خبر باشد که یکی نسبت به دیگری لاریب فیه است آن مقدم است این نکته این است که احدهما چون مرحوم شیخ تعدی از مرجحات منصوصه لیکن یادم نیست نکته فنی‌اش، مرحوم نائینی اشکال می‌کند و تعدی را قبول نمی‌کند بعض دیگر قبول می‌کنند به این تقریبی که الآن عرض کردم که لاریب فیه اضافی گرفتند می‌گویند هر جا که دو خبر باشد یکش نسبت به دیگری لاریب فیه است آن مقدم است مرجح است، ما عرض کردیم شواهد در روایت قطعی و واضح است به نظر ما اصلاً قطعی هم هست که ناظر به اصل حجیت است ناظر به ترجیح نیست اصلاً نکته برای ترجیح در روایات نیست و این یک اشتباهی پیش آمده حالا خیلی خوب،

س: شهرت را شما شهرت روایی گرفتید

ج: شهرت را می‌گوییم بنابر قبول روایت اولاً شهرت را ما معیار حجیت گرفتیم یکی از شواهد حجیت خود شهرت است، البته اگر به یک حدی برسد خیلی واضح باشد آن دیگر، وضوح، یعنی شهرت خودش شهر به معنای واضح بودن، روشن بودن ماه را هم شهر می‌گویند به این جهت،

س: خوبی این جوری می‌گیرد دیگر

ج: بلی

س: یعنی دارد قطعی، فقط دارد ترجیح را نمی‌گوید این تمییز را می‌گوید و بعد هم می‌گوید شهر به معنای وضع است،

ج: بلی حالا آن آقای خوبی چون روایت را در سابق در مصباح روایت را قبول کردند به خاطر مقبوله بودن،

س: در مصباح این را می‌گوید

ج: بلی در مصباح بعد برگشتند از این، ایشان برگشتند از این مبنی چون آن روایت عمرو ابن حنظله را قبول ندارند نه، در این کتاب تنقیح مرحوم آقای غروی اگر نگاه کنید چاپ جدیدش چون در آن مسائل پنجا و چهار است پنجا و هفت است، پنج و

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۴/۰۳/۱۴۰۳ - ۰۴/۰۱/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۵

جلسه: ۳۵

شش عروه در اجتهاد و تقلید که مثلاً مجتهد می تواند نصب قیم و این ها بکند آن جا آقای خویی استدلال می کند به روایت عمرو ابن حنظله که مقبوله است بعد در این چاپ جدیدش آقای غروی حاشیه مفصلی دارد که مفصل نسبتاً یعنی هفت صفحه، هفت هشت سطر که آقای خویی از این مبنی برگشتند و روایت عمرو ابن حنظله را قبول ندارند، درست هم هست قبول نمی کردند. و آخر دیگر از این مبنی برگشتند به خاطر این که عمرو ابن حنظله توثیق ندارد با این وجوهی هم که گفته شده به درد نمی خورد مقبوله بودن هم کافی نیست،

س: نیست رو مبنای خودش

ج: باید حجیت رو مبنای خودش، این هم خلاصه نظر ایشان، البته در مصباح الاصول قبول کردند، و در تنقیح چاپ اول،

س: ایضاً لایکذب علینا را هم قبول نمی کند

ج: نه دیگر آن می گوید نه، آن بعد چون یزید ابن خلیفه دارد، خود آن توثیق ندارد

س: عمرو ابن حنظله است ظاهراً دیگر

ج: بلی به خاطر، نه درش عمرو ابن حنظله نیست، ان عمرو ابن حنظله اتانا عنک بوقت، قال اذاً لایکذب، این را اولین بار در شیعه مرحوم شهیدثانی می نویسد و پسرش نقل می کند که پدرم در جایی این را نوشته و می گوید و سبهرنا وثاقتهم من خبر آخر، بعد صاحب معالم می گوید اگر مرادش خبر آخر همین روایت یزید ابن خلیفه است بعد می گوید من تعجب می کنم از پدر، این روایت سندش ضعیف است چون یزید ابن خلیفه توثیق ندارد، آقای خویی هم همین اشکال را دارند که خود یزید ابن خلیفه این اول قائلش مرحوم شهیدثانی است اول منکرش هم پسر ایشان، و همین اشکال که یزید ابن خلیفه به اصطلاح توثیق نشده و نمی شود روایتش را قبول کرد، حالا به هر حال چون آن بحث های طولانی، چون این دوره اخیر که آخر دوره دوم متعرض همین روایت طولانی، روایت عمرو ابن حنظله شدیم به ذهنم آمد که چون می گویم تا حالا همیشه به ذهن ما این بود که روایت عمرو ابن حنظله ناظر به شهرت روایی است به ذهنم آمد که ممکن است شهرت روایی صرف نباشد که اهل سنت قائل اند، چون اهل سنت به خبر با شواهدی با یک شرائطی عمل می کنند، مقویات، و متابعات و مقارنات، یک چیزهای اصطلاحات خاص، قبول می کنند انصافاً قبول می کنند لیکن تمام شواهد آن ها نقلی است، اساسش مثلاً یک خبر ضعیف دیگر هم هست، یک خبری هست که حسن است ی: خبر دیگر است که این طور است، هی با همدیگر جمع می کنند شواهد نقلی تا یک وثوقی پیدا، در شیعه شواهد عملی است نه نقلی، یعنی قول اصحاب، تلقی اصحاب، فتوای اصحاب اوصلاً شاهد در اصطلاح ما غیر از شاهد در اصطلاح اهل سنت است این جا هم متأسفانه یک خلطی شده حالا به هر حال، اخیراً من فکر کردم شاید از روایت عمرو ابن حنظله در بیاید هم شهرت روایی و هم عمل قبول،

س: شهرت عملی

ج: هردو تا باهم

س: آقای سبحانی این را استفاده کرده ایشان می گوید شهرت عملی منظور است،

ج: ننوشته چرا؟

س: من دیدم من در کتاب،

س: دلیلش را نگفته،

س: دلیلش هم چرا من اجمالاً خودم این بحث‌ها را داشتیم چون شهرت روایی صرف که ولو عمل بهش نکنند این را که نمی‌تواند امام بگوید این به عنوان لاریب فیه است

ج: چرا خب

س: چون اگر هیچ عمل نکند و خودشان هم بگویند ناقل زیاد داشت اما کسی عمل نکند بهش

ج: اصلاً روایت

س: حتماً باید روایت باشد بهش عمل کنند استناد

ج: ببینید اصلاً روایت محیطش محیط زمان امام صادق است، این از این روایت معلوم می‌شود که عمرو ابن حنظله چون این را نوشتند من عرض می‌کنم عمرو ابن حنظله مرد ملای است از همین روایت معلوم می‌شود، این مشکل را خدمت امام عرض می‌کنم می‌گوید آقا به قضات مراجعه نکن، پس چه کار کنیم؟ به فقیه، دوتا فقیه هم مختلف شدند، اختلاف کردند چه کار بکنیم؟ امام می‌خواهد یکی از این دوتا فقیه را که دارای مزایاست مقدم بکند، آنی که مقدم، آن وقت می‌گوید بابا شما مثلاً می‌گویید افقه و اورع و نمی‌دانم اصدقهما فی الحدیث، هردو شان بزرگوار اند هردو، امام در این جا به مستند فقیه تمسک می‌کند می‌گوید ببینید مثلاً آن مثلاً فقیهی که این طوری، بعد می‌گوید این‌ها هردو بزرگوار اند و هردو هم به روایت‌شان و منشأ اختلاف، اول سؤال از اختلاف قضات است بعد سؤال از اختلاف روایات است و منشأ اختلاف روایات شماسست، امام هم از این مطلب معلوم می‌شود قبول می‌کند که روایات مختلف در کوفه وجود داشته از امام باقر ما این را نداریم امام می‌فرماید که اگر دوتا حدیث است، دو نفر هستند هر کدام یک حدیثی را مثلاً ده نفر از اصحاب آمدند از مدینه کوفه نقل می‌کند، یک حدیث را یک نفر، خب به آن ده نفر عمل کنید، به آن فقیهی را که به این ده نفر عمل کرده، فان المجمع علیه، خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر ظاهرش امام این طوری دارد به او تعلیم می‌دهد که افرادی که می‌آیند از من نقل می‌کنند مختلف اند، بعض وقت‌ها یک مطلب را ده تا نقل می‌کند در مقابل یک نفر مخالف است، و لذا در خبر شاذ لازم نیست سندش ضعیف باشد صحیح هم باشد همین حکم شاذ را دارد، اصلاً بعضی‌ها قید زدند شاذ آنی است که سندش صحیح باشد فقط افراد دارد، اگر ضعیف باشد نوبت به شذوذ نمی‌رسد اصلاً خودش فی نفسه ساقط است دقت کردید اصلاً شرطش این است که آن خبر به اصطلاح کاملاً مورد قبول باشد به لحاظ راوی مشکل نداشته باشد آن وقت در این جا امام مثلاً و لذا آن گاهی اوقات می‌گوید آقا گاهی می‌شود هردو حدیث مشهور اند این یعنی چه؟ یعنی می‌خواهد بگوید آقا من در کوفه هستم دارم می‌بینم گاهی پنج نفر از شما یک مطلب را نقل می‌کنند، پنج‌تای دیگر چیز دیگر، امام رد نمی‌کند نمی‌گوید نه قبول می‌کند می‌گوید نگاه کنید موافق کتاب و فلان و یعنی تقریباً ارجاع به حوادث خارجی مثل تقیه و این جور چیزها، یعنی ببینید حدیث در یک زمینه‌ای است که هرچه ایشان فرض می‌کند این فرض واقع است، لذا مراد از شهرت به حسب ظاهر حدیث این شهرت روایی است یعنی به حسب این که اصحاب هم فهمیدند اصحاب ما شهرت روایی را البته اصحاب ما این را نفهمیدند نسبت داده شده چون به روایت عمرو ابن حنظله گفتند مقبوله است، ما این را مفصل عرض کردیم که اصحاب حتی قدمای ما مثل کلینی که در اول کافی دیباجه یک شرحی راجع به احادیث، یک مطالبی راجع به احادیث متعارضین دارد، اصلاً احادیث متعارضین دارد اشاره به شهرت ندارد اصلاً و ما اشتهر ندارد اصلاً نکته‌ای ندارد البته این

هست و این‌ها خیال می‌کنند که مثلاً بعد از علامه این جزء مرجحات شده در صورتی که این جزء مرجحات نیست و این سؤال و جوابی که ایشان می‌کند این است می‌گوید آقا هردو مشهور اند امام می‌گوید نگاه کنید با کتاب، سنت، با شواهد خارجی، که این مثلاً کلام ما باشد، حالا دو نفر، پنج نفر نقل کردند شاید یک جریانی خاصی بوده من مطلبی را گفتم این‌ها آمدند نقل کردند، بعد هم مسأله تقیه را که با شواهد خارجی مخالف نباشد وضع حکومت، حتی از امام سؤال می‌کند که معیار در تقیه روایات عامه است یا آنچه که در جامعه اهل سنت پیاده می‌شود؟ امام می‌فرماید آئی که پیاده می‌شود به روایات حساب نکنید بعد آخرش هم می‌گوید آقا در همه جهات مثل هم هستند، هردو موافق کتاب، هردو موافق سنت، هردو به حساب یک عده‌اش مخالف با یک عده از سنت، یک عده موافق با یک عده، بعد امام می‌گوید اذاً فارجه حتی تلقی امامک، یعنی چه؟ یعنی دیگر این‌جا را امام قبول نکرده، چنین چیزی نیست از من، این‌ها خیال کردند

س: فرض است، یک فرض است فقط

ج: چنین چیزی نشده اگر چنین چیزی واقع شد سؤال شخصی باید از من بکنید، آقایون خیال کردند این روایت دلالت بر توقف می‌کند و احتیاط می‌کند، اصلاً این ربطی به احتیاط و توقف ندارد

س: چرا؟

ج: نه هیچ ربط ندارد،

س: خب حالا

ج: این موردی،

س: توقف است

ج: نه، می‌گوید امام دارد جواب می‌دهد، می‌گوید آنهایی که گفتی درست است قبول دارم، این اصلاً نیست این چنین مطلب،

س: خب نیست اما اگر پیش فرض است دیگر

ج: خب باز مراجعه به امام کرد سؤال کرد، آن‌که ربطی ندارد این‌که نه این‌که توقف نه این‌که توقف مطلقاً که ما در احادیث اگر دو طائفه داشتیم توقف بکنیم مطلقاً این نیست،

س: در حال غیبت‌شان دیگر

ج: نه این نیست نه، اصلاً ناظر، امام می‌خواهد در حقیقت می‌خواهد بگوید نیست چنین چیزی این دیگر داری تو خیال می‌کنی،

س: آخر سؤال این‌که می‌گوید به هر حال این وضعیت رسیدی

س: یعنی مصداقاً داریم مواردی که توقف کرده باشند

س: فرض است چون امام فرض را رد نمی‌کند

ج: نه فرض به درد اثبات نمی‌خورد شما اگر مقدمات را فرض گرفتید نتیجه نمی‌گیرید توقف ثابت است، شما می‌خواهد اثبات بکنید توقف را، اصلاً امام می‌خواهد بگوید این فرض تو درست نیست ما آن‌ها را قبول دارم آن صور قبلی را این نیست این همچو چیزی و من نمی‌توانم یک جواب کلی در این‌جا بدهم، آن‌ها را جواب کلی می‌دهد امام این‌جا را من نمی‌توانم جواب کلی بدهم،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۱۴۰۲/۰۱/۰۴ - ۲۰۲۳/۰۳/۲۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۳۵

حالا بحث سر این است که آیا از روایت همین جور که در ذهن ماها بود شهرت روایی در می آید یا شهرت عملی و روایی با هم، این روایت را بخوانید بنظر الی ماکان من روایتهم عنا، خبر عمرو ابن حنظله را بیاورید،

س: عذر می خواهم شهرت را تا ایشان بیاورد، این شهرت در

ج: جلد یک جامع الاحادیث باب شش اش یا هشتش،

س: مشهور بالاخره مشهوری است که بهش استناد شده درست است، یعنی شهرت روایی چیزش استناد شده اگر بگوییم که استناد شده می شود عملی دیگر، شهرت می شود عملی،

ج: نه این روایت ناظر به اصل حکایت است، چون من یک توضیحی را سابقاً عرض کردم استناد مال قرن اول و دوم است، حدیث را از زاویه فقاہت نگاه کردند این شهرتی هم که اهل سنت آمد، نه حدیث را از زاویه حکایت نگاه کردند، شما اگر بخواهید به فتوی و این ها از زاویه فقاہت که کدام فقیه عمل کرده، حدیث را می گویند ناظر به زاویه حکایت است نه زاویه فقاہت، ناظر به زاویه فقاہت نیست، ناظر به حکایت است، اگر حکایت باشد، شهرت روایی،

س: ولی در روایت عمرو ابن حنظله بحث ناظر به فقاہت است چون دارد فقیه ها را می خواهد بگوید

ج: خب بعد می آید مستندشان را می گوید

س: این مستندشان مشهور است؟

ج: بلی، البته تعبیر فقیه در اولش نیست، در وسطش یک ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الكتاب این جا هست یکی از عجایب این است حالا امروز هم اگر می خواهید آن بحث را می خواستم بعدها بگویم،

س: این روایت را اگر بخواند خیلی خوب است

ج: این روایت در کتاب صدوق که آمده در من لایحضره الفقیه، فقیهان عرفا اصلاً این قسمتش را ندارد انداخته،

س: عجب، فقیهان عرفا ندارد

ج: اصلاً ندارد، صدوق ندارد، در کافی آمده و در کتاب مستطاب مرحوم شیخ طوسی به سند دیگر اصلاً، مجموعاً فعلاً این حدیث سه تا راه دارد، یکش صدوق است جداس است این، یکی راه مرحوم شیخ طوسی است که از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است و یکی هم راه کلینی است،

س: همه راه ها هم ضعیف اند؟

ج: همه راه ها بالاخره منتهی می شوند به عمرو ابن حنظله، مشکل اخیرش این است

س: خود عمرو ابن حنظله

ج: بلی به خود عمرو ابن حنظله، آن وقت ان کان الفقیهان عرفا حکمه این را کلاً صدوق ندارد حالا اگر یک فرصتی شد، چون مرحوم آقای حاجی نوری در مستدرک یک فصلی دارد در خاتمه مستدرک در شرح حال من لایحضره الفقیه، یکی از مطالب این است که گفته شده صدوق بعضی از روایات را کوتاه کرده، حذف کرده، به این مناسبت این بحث به متن هم می خورد بحث ما متن،

س: بلی مال بحث متن است

ج: بلی متن است لیکن الآن نمی‌خواهیم متعرض بشویم چون الآن نکته‌اش این نیست ما این نکته خارجی را رفتیم همان نکته خارجی را بنظر ما کان من روایتهم عنا،

س: این را قدحی در صدوق حساب کرده و موارد شاهد آورده می‌گوید که دست برده در حدیث و این را کتابچه کرده
ج: بلی این را کتابچه‌ای، الآن در کویت چاپ شده آوردند برای من، یک کتابچه‌ای است که صدوق آن وقت مرحوم حاجی نوری هم مواردی را ذکر کرده، بلی؟

س: در عناوین بحث هم هست

ج: آن وقت حاجی نوری تصادفاً حاجی نوری این حدیث را، حدیث عمرو ابن حنظله را نیاورده احادیث دیگر را آورده، اما اخیراً یک جزوه‌ای است یک نفر سنی که مرحوم صدوق دستکاری کرده در، آن بیش از حاجی نوری آورده، اصلاً این را هم یک موضوع قرار داده که ایشان دقت کردید که ایشان دستکاری کرده در حدیث دستکاری کرده، کم کرده، حذف کرده از حدیث حذف کرده، البته زیاد هم هست اما در صدوق نیست، در جواهر در وسائل هست، یعنی صدوق گاهی اوقات یک روایت می‌آید تتمه‌اش کلام خودش است، وسائل همه را حدیث حساب کرده این هم هست زیادی هم هست لیکن زیادی مال صدوق نیست مال برداشت صاحب وسائل و جواهر و این‌هاست و بعدی‌ها هم نوشتند بعضی‌هایش را آقای جامع الاحادیث اشاره می‌کند که وسائل این‌جا عبارتی نقل کرده این مال کلام صدوق است، این تتمه روایت نیست این بقیه روایت، این را هم دارد هم کم دارد هم زیاد دارد، در این یک‌کش کم دارد، حالا آن‌که زیاد دارد به صدوق نسبت داده شده والا کار خود صدوق نیست بفرمایید، بنظر ماکان فی ذلک من روایتهم عنا

س: معمولاً نقل صدوق روان‌تر و راحت‌تر از نقل کافی یا

ج: بلی چیزتر است آدم، نه چون فتوی هم درش دارد، آدم باش مأنوس‌تر است حدیث صرف نیست مجرد حدیث نیست، چون فتوا هم باش ممزوج شده آدم همچون مأنوس تر است باش، همچو یک متنی مأنوس است، بفرمایید آقا؟
س: از فقیه بخوانم؟

ج: فرق نمی‌کند این‌جا هردو مثل هم اند هر سه مصدر مثل هم، بنظر فی ذلک،

س: اجماع،

س: بلی قال بنظر الی ماکان من روایتهم عنا فی ذلک

ج: من روایتهم ببینید بحث روایت است که این بیشتر جنبه حکایت می‌شود عنا فی ذلک

س: الذی حکم،

ج: این الذی، من که گفتم

س: چون فقهای متقدم اصلاً فتواشان روایت بود

ج: می‌دانم این ببینید این کار را خراب کرد الذی حکما به، نمی‌دانم حالا آن آقا گفت یا شما هم فرمودید این جمع کرد بین هردو هم روایت هم قبول، الذی حکما این حکما یعنی آن روایت، بنظر الی ذلک من، من ذلک الی روایتهم عنا فی ذلک الذی حکما به، این کار را خراب، من در این دوره اخیر به این نتیجه رسیدم که این جمع بین هردو کرده، هم شهرت روایی، هم شهرت

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

جمعه: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴ - ۱۴۰۲/۰۱/۰۴

صفحه ۱۰

جلسه: ۳۵

عملی، چون دارد الذی حکما، ما اشتهر بین اصحابک، بعد دیگر می‌رود در شهرت دیگر این را، این یک کلمه ما را امثال نگهداشت، که این نکند مراد هر دو باشد هم روایت مشهور باشد هم تلقی اصحاب از او باشد، نه این که ناظر به شهرت روایی صرف باشد یا ناظر به شهرت، یعنی کاری که از زمان محقق شد کاری که شیخ شروع کرد، البته شیخ ننوشته من از این روایت گرفتم این را ما برای تأیید، بخوانید تا بنظر فیما کان

س: در تهذیب به ندارد، در فقه به دارد،

ج: بلی حالا اینش نسخه‌ای، آن وقت این‌ها شرح خودش و مصدرش

س: این حکما مورد بحث است

ج: بلی این حکما الذی حکما بخوانید ما اشتهر بین اصحاب این جا آورده بنظر فی ذلک

س: بنظر الی ماکان من روایتهم عنا فی ذلک الذی حکما به، حالا در کافی این است که المجمع علیه من اصحابک

ج: المجمع علیه به صیغه مجهول

س: بلی در فقیه و تهذیب دارد المجمع علیه اصحابک

س: به صیغه اسم مفعول بخوانید

ج: یا صیغه اسم مفعول

س: مجمع

ج: بین این جا،

س: نه مجمع دارد

ج: اصحابک دارد آخر، المجمع علیه اصحابک، المجمع علیه آن جا مجمع علیه المجمع علیه اصحابک آن جا اجماع بلی بخوان

بعدش را،

س: من اصحابک،

۳۰: ۳۰

از کافی می‌خوانم جلد یک صفحه ۶۸ یک چیزی بد صلیقتگی در این جا آقای جامع الاحادیث کرده با این که این زمان خود آقای بروجردی چاپ شده این در بحث اخبار علاجیه این حدیث را آورده فقط از کتاب فقیه استخراج کرده، در باب شش، در باب هفت، که باب عدم حجیت قیاس است از کافی و تهذیب آورده من نفهمیدم چرا این کار را کرده؟ شاید هفتاد صفحه بین‌شان فاصله است خیلی عجیب است در جامع الاحادیث این زمان خود آقای بروجردی این قسمت، چطور این کج صلیقتگی آمده من، س: ایشان می‌گویند آخر همین حدیث، یأتی هذا الخبر من کافی و تهذیب فی ذیل روایة عمرو ابن حنظله من الباب التالی،

ج: می‌دانم گفته، خودم می‌دانم گفته خب،

س: این جا هم اشاره کردند که

ج: اشاره هم بالاتر دیگر، بابا از اشاره هم بالاتر

س: نه این جا حذف کرده، این جا اشاره نکرده

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث جمعه: ۲۴/۰۳/۲۰۲۳ - ۱۴۰۲/۰۱/۰۴

صفحه ۱۱

جلسه: ۳۵

ج: می گفت این صاحب خانه ما آدم خوبی است به اشاره گفت برو بیرون، گفتند چه جوری؟ گفت اساس من را گذاشته در کوچه، حالا شما فرمودید اشاره اصلاً اشاره نه،

س: تنبه داشتند که این جا

۳۰: ۳۱

ج: می گویم چرا این کار را کرد نه نه آن جا ربطی به قیاس ندارد،

س: تنبه داشته دیگر بدتر

ج: بدتر شد، بلی نوشته که از اشاره گذشته بابا، آن وقت فرقی بین این دوتا حدود هفتاد صفحه است، آن یأتی اش صد و سی و سه است به نظرم اگر نگاه بکنید، حدود شصت و هفتاد صفحه فاصله است بین این دوتا، و به قیاس هم مربوط نیست باب تالی مال قیاس است، اصلاً مربوط به قیاس نیست، حدیث درش قیاس ندارد اصلاً،

س: باب عدم حجیه القیاس

ج: بلی گفتم خود من گفتم دیگر نمی خواهد شما، عنوان باب هفتم عدم حجیه القیاس است وقتی آن جا آورده خیلی عجیب است هنوز هم نفهمیدم، منشأ این کج صلیقگی چه بوده؟ ک این منشأ بوده؟ یک وقتی آقای ابطحی می فرمودند که ما به اصطلاح بیست و یک نفر بودند دیگر اصحاب جامع الاحادیث که آقای ابطحی هم بود، می گفت که می رفتیم مثلاً ویشنوه که تابستان آقای بروجردی آن جا بودند می رفتند خدمت ایشان عرض می کردیم، آن وقت احادیثی که اختلاف بود، یکی می گفت در فلان باب باشد، ایشان به من می گفت که آقای بروجردی گفته نظر آقای ابطحی را بگیرید که ایشان، حالا این اختلاف شده و داشتند در باب عدم حجیت قیاس آوردند هرچه من فکر کردم نفهمیدم چه نکته ای دارد؟ این مناسبتش همین جاست یعنی به متون مختلفش لذا ما وقتی می خواستیم در بحث هی متون را مقایسه کنیم، باید هفتاد، هشتاد صفحه این ور می رفتیم، هی بگویم این صفحه فلان این صفحه پشت سرهم نیاورده، در آن باب اخبار علاجیه فقط از فقیه نقل کرده از تهذیب و کافی در آن باب دیگر نقل کرده، دقت می فرماید، این را هم من سر در نیاوردم، حالا من نمی فهمم مگر یک نکته خاصی در ذهن آن آقایون بوده که این کار را کردند، من ظاهراً درش قیاس نفهمیدم نفهمیدم چه ربطی به قیاس داشته، بفرمایید، المجمع علیه، بلی آقا؟

س:

۲۷: ۳۳

گفته بود که سر گوساله را که دیدم شصتم تیغ کشید که گازه

ج: حالا غرض این است که آقا این صحبتی که ایشان دارد، این المجمع علیه بین اصحابک، بعد بخوانید، همین جا مجمع علیه بین اصحابک را دارد بعد بخوانید،

س: فیأخذ به من حکمنا،

ج: ببینید من حکمنا دارد فقط مجرد روایت نیست جنبه فقاہت هم هست، یعنی اختیار، این

۲: ۳۴

فیأخذ به من حکمنا

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۲۴/۰۳/۱۴۰۳ - ۰۴/۰۱/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۳۵

س: و یتروک الشاذ الذی

ج: لیس بمشهور

س: لیس بمشهور

ج: فان المجمع علیه

س: عند اصحابک،

ج: عند شاذ و غیر مشهور عند اصحابک

س: فان المجمع علیه لاریب فیه

س: لاریب فیه

ج: دقت کردید چه شد؟ یعنی من ذهنم آمد که این روایت مبارکه به خلاف آن چون گفتم دیشب یک نکته‌ای را،

س: ببخشید جسارتاً فقیه این متن این جاش این است که فان المجمع علیه حکماً لاریب فیه،

ج: این هم همین، حکماً که آورده مشکل آورده، اجماع را با حکم جمع کرده شهرت را با حکم جمع کرده، حکماً و این حکماً این یک مقداری فکر نمی‌کنم مرحوم شیخ نظرش به این روایت بوده، اما احتمالاً اصحاب از همان اوایل از این روایت این را فهمیدند شهرت روایی با عملی، با فتوی،

س: این اشتباه می‌شود اصلاً ترکیب نحوی‌اش مشکل دار می‌شود

ج: بلی غرض البته،

س: تحلیل و معلل پیدا نمی‌کند اگر بگوییم

ج: دیگر این بحث اختلاف متن این حدیث که خودش یک بحثی است این به خاطر این که این سه بزرگوار از سه مصدر نقل کرده، منشأش این بوده، توجه نشده خیال کردند مثلاً حدیث، نه سه تا مصدر است و آنی که باز شیخ طوسی نقل می‌کند می‌خواهی همان باب عدم، به نظرم اگر صفحه این چاپ جدیدی که من دارم صد و سی و سه، صد و سی و دو در آنجا از شیخ طوسی نقل کرده، اصولاً شیخ این حدیث را از کتاب نوادر المصنف یا مصنفین محمد ابن علی ابن محبوب نقل می‌کند،

س: آن چیز را آوردم با تهذیب آوردم

ج: تهذیب دقت کنید، تهذیب یکبار حدیث را در باب قضاء نقل می‌کند، آن چون کلینی در باب قضاء دارد آن فقط صدر حدیث است،

س: زیاده فی القضاء و الاحکام

ج: یکبار دیگر شیخ طوسی خودش در زیادات یعنی عجیب این است که مرحوم شیخ طوسی حدیث را از اصول کافی نگرفته، مرحوم شیخ کلینی در اصول حدیث را کامل آورده در باب العلم،

س: در اصول

ج: در اصول، در فقه در جلد هفتم باب کراهیه ارتفاع الی قضات، اصلاً شیخ طوسی هفتمش را آورده آن جلد یک را نیاورده، آن وقت برای این که آن را نقل بکند از کتاب نوادر المصنف محمد ابن علی ابن محبوب نقل می‌کند اصلاً آن کلاً با این‌ها فرق

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

جمعه: ۲۰۲۳/۰۳/۲۴ - ۱۴۰۲/۰۱/۰۴

صفحه ۱۳

جلسه: ۳۵

می‌کند آن یک شرح دیگری دارد و آن احتمالش هست که، خود محمد ابن علی ابن محبوب هم اشکال داشته روایتش شاذ می‌دانسته به خلاف این که بعدها مشهور شد که حدیث مشهوره است و مقبوله است متلقی به قبول است، چون ما شواهد را اقامه کردیم که مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب احادیثی را آورده که ظاهراً شاذ است نادر است، چون نوادر مثل ابن ابی عمیر نوادر دارد، کتاب نوادر احمد اشعری، ظاهراً مراد از نوادر احادیث ناب نادره، خوب اما گاهی اوقات نوادر به معنای نادر ضعیف مفرد، س: شاذ

ج: شاذ، احتمالاً مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب ایشان احادیث شاذ و نوادر المصنف یعنی خودش، یا نوادر المصنفین احادیثی که شاذ مثلاً، کتاب ابن ابی عمیر مثلاً همین که در خمس در هدیه هست این فقط یک حدیث است، آن هم از همین کتاب ایشان از کتاب ابن ابی عمیر نقل می‌کند،

س: نوادر هم جمع نادر است نه نادره

ج: چرا جمع نادره است،

س: نه،

ج: نادر،

س: طوالب جمع طالب است، طالبه نمی‌تواند

ج: طوالب جمع طالب است اصلاً جمع طالب یا طلبه است یا طلاب،

س: طلبه و طلب و طوالب این سه تا

ج: جمع مؤنث است،

س: نه حاجی آقا ما

ج: چرا دیگر، نواهی یعنی ناهیه

س: علی

ج: بلی نه جمع مکسر هست،

س: مکسری

ج: نه، طلبه و طلاب و طلبه

س: طلبه و طلب و طوالب

ج: طوالب داریم، طلب هم داریم، لیکن طلب است طوالب نیست طوالب جمع مؤنث است، مثل نواهی و این‌ها دیگر، نواهی،

اوامر همه جمع مؤنث است، ناهیه، آمره، جمع ناهیه و آمره است، علی ای حال مرحوم آقای به اصطلاح شیخ طوسی در زیادات

که بعد اضافه کرده، تعجب اصلاً احادیث اصول را نقل نمی‌کند این هم یکی از عجایب است، این جا هم که ایشان،

س: حتماً یادش نبوده

ج: نه، نمی‌دانم، این جا هم ایشان در فقه که نقل می‌کند در خود باب از کافی گرفته، کافی هم فقط صدرش را آورده در فقه، کاملش را در اصول آورده، ایشان کاملش را می‌آورد از اصول، از کتاب نوادر المصنف و این حدیث اصولاً سه بخش است اولش هم که اصطلاحاً ولایت فقیه است، دومش اختلاف قضات است، سومش اختلاف روایت به اصطلاح آقایون گرفته، صدوق هم

س: مرجحات را مرجحات صدوری و مرجحاتی عرض شود که

ج: الی آخر دیگر حالا اگر، نیست در ترجیح نیست حالا، به هر حال آن وقت صدوق از عجایب این است که صدرش که ولایت فقیه است حذف کرده، و اضافه بر او در متن روایت که ان کان الفقیهان این جایش را هم حذف کرده، آن وقت عنوانش باب التحاکم، باب الحکومه الی عدلین، تحاکم الی عدلین، قاضی تحکیم گرفته، آقای خویی هم قاضی تحکیم را قبول کردند گفتند روایت عمرو ابن حنظله قاضی منصوب است لیکن سند ندارد، در روایت ابوخلدیجه سند دارد لیکن قاضی تحکیم است توجه نکردند این کار را صدوق هم انجام داده، لیکن در روایت تصرف نکرده، حذفش کرده تقطیعش کرده، حذف یعنی این سه تا کتاب اضافه بر این که حالا اختلاف هم دارد، اصلاً نحوه برخوردشان هم بایش مختلف بوده،

س: در چه بابی آورده باشد

ج: مرحوم صدوق در باب قضاوت آورده، لیکن از اولش و دومش و سومش، کلینی در باب قضاوت آورده اولش را آورده، در باب علم هر سه را آورده، شیخ طوسی هم در باب زیادات در باب آخر هر سه را از یک مصدر دیگر آورده از کافی نیاورده، غرض این چون یک شرحی دارد اصلاً این، چون ما عرض کردیم یکی از علل اختلاف متون همین اختلاف مصادر است، اصلاً راهش نه سند مختلف است مصادر مختلف است البته این را ما الآن عرض می‌کنیم لیکن باز هم، چون من آخر بحث انشاءالله می‌خواستم بگویم، ما یک مطالبی را برای اختلاف متن یا اختلاف روایات، یا حل تعارض عرض می‌کنیم اما انصافاً این‌ها کامل نیست یعنی نمی‌توانیم همه جا این را پیش ببریم انصافاً، مثلاً این جا شواهد کاملاً واضح است چون همه نقل‌ها به داود ابن حسین بر می‌گردد و ایشان هم صاحب کتاب است خود داود ابن حسین صاحب کتاب است، آن وقت مشکل این می‌شود که چرا کتاب ایشان مختلف است چون ما اختلاف این بزرگان را حلش کردیم گفتیم مصدرشان، خب مصدر اصلی کتاب داود ابن حسین است، حالا چرا کتاب اختلاف دارد؟ آن را هنوز نمی‌توانیم درک بکنیم، چرا خود اصل کتاب داود ابن حسین، چون ما خیال می‌کنیم اگر آمدیم اختلاف بین سه تا،

س: شما مصدر را راوی اول گرفتید فقط؟

ج: راوی اول به خاطر این که عمرو ابن حنظله کتاب بهش نسبت داده نشده،

س: خب می‌خواهم بگویم حسین هم به این خاطر،

ج: داود ابن حسین بهش کتاب نسبت داده شده، همه

س: داود ابن حسین که اخذ می‌کند از کتابش می‌نویسد مصدرش، راوی اولش گاهی دوتا است

ج: نه این جا همه اش عمرو ابن حنظله است و شفاهی است ظاهرش،

س: احتمال این که از داود هم شفاهی نقل شده باشد هست؟

ج: احتمالش هست دیگر، البته ترجیح می‌شود داد یعنی این طور نیست، مثلاً طریقی که صدوق دارد درش حکم ابن مسکین دارد، اما طریقی که کلینی دارد صفوان دارد ترجیح طریقی بدهیم ترجیح می‌شود داد به طریقی، آن شاید صدوق از آن نسخه عمداً نقل کرده آن فقیه‌ها درش نبوده، حتی احتمال، اما تقطیع اولش این متعارف بوده، در آن زمان گاهی یک حدیث را تقطیع می‌کردند زیاد بوده،

س: یا نقل به معنی می‌کرده

ج: نقل به معنی متعارف، این قسمت‌ها نه، اگر نوشته بود نه، لذا کلینی این حدیث را یکبار با سه بخشش آورده در بحث قضاوت فقط بخش اولش را آورده، معلوم است که کلینی قائل به ولایت فقیه است صدوق بعد از ایشان قائل به ولایت فقیه نیست، قائل به قاضی است مثل آقای خویی عیناً آقای خویی این نحوه کار، ما اصلاً اصولاً یک جوری تاریخ را برایتان، کانما برگشتیم به هزار سال قبل، هزار و صد سالی قبل اختلافی که در قم بین آقایون موجود بود بین کلینی و صدوق در قبول روایت، و ما صدوق را اصل نگرفتیم این هم یک نکته‌ای است که حالا بعدها توضیح معتقد هستیم صدوق احتمالاً آراء ابن الولید را مطرح کرده، آن وقت ابن الولید معاصر کلینی است یعنی در اوائل قرن پنج، سال چهارم سه صد و خرده‌ای کلینی یک جور انتخاب روایات کرده، و ابن الولید جور دیگری انتخاب کرده، ما بیشتر، چون صدوق می‌گوید ما هرچه شیخنا تصحیح کرد تصحیح می‌کنم نکرد نمی‌کنم و الی آخره، احتمالی که ما الآن بیشتر می‌دهیم چون آراء ابن الولید در فهرست به دست ما رسیده اما آراء ایشان در احادیث و اسانید به دست ما نرسیده، اما دارد ایشان حدیث دارد، در همین اختصاص است غیرش هست مرحوم شیخ طوسی دارد اما حدیث دارد اما به ما نرسیده احتمالاً مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه خود همین صدوق مشیخه زیاد ابن ولید دارد، مرحوم صدوق در این جا تبعیت از استادش ابن الولید کرده یعنی این اختلافی که در قرن چهارم در قم بود در حقیقت الآن هم هست یک عده‌ای مثلی فرض کنید آقای خویی روایت را قبول نمی‌کنند لذا قاضی منسوب را قبول نمی‌کنند، عده‌ای هم فرض کنید مثل آقای خمینی قبول می‌کنند می‌روند تا ولایت فقیه با آن عرض عریضه‌اش دقت کردید این اختلاف بوده لیکن این اختلاف در آن زمان یکی از راه حلش این بود که آن قسمتی را که قبول ندارد حذف بکند و ما گاهی اوقات حالا اگر مایل باشید من نمونه‌هایش را نشان بدهم، گاهی اوقات حذف در وسط است اصلاً یعنی یک حدیثی سه قسمت دارد،

س: یعنی اختلاف بهش باید بپردازیم دیگر

ج: بلی اختلاف متن یک کمی متعرض می‌شویم آن وقت گاهی در تقطیع که می‌آید مثلاً یک حدیثی است که سه بخش دارد در کتاب تهذیب هر سه بخش آمده در کتاب کلینی بخش اول و سوم آمده، وسط حذف شده اصلاً بخش وسط را حذف کرده، آن وقت تصادفاً این بخش وسط هم خلاف مشهور است آقای خویی هم به نسخه تهذیب عمل کردند گفتند حالا مشهور هم نباشد قبول کردند، ملتفت نشدند که این روایت این بخش وسطش اصولاً از کافی حذف شده یعنی تقطیع شده چون قبول ندارد این مشکل نبود این استناد دارد حدیث بود اهل سنت هم داشتند،

س: تقطیع

ج: بلی تقطیع به این معنی که آن مقداری که از حدیث قبول نکردند نقلش نکنند، دقت می‌کنید مقایسه می‌کردند می‌دیدند مثلاً این قسمتش مشکل دارد،

س: موجب جرح نیست

ج: موجب جرح نیست، جرحی در شخص نیست نه، این یکی از نکاتی که در متن حدیث آمده، اگر انشاءالله حال کردیم نمونه‌هایش را عرض می‌کنیم انشاءالله، طولانی خیلی بحث می‌کنیم اما خوب به این مناسبت ما خیلی، علی ای حال اگر این باشد این درخت تن و مندی را که مرحوم شیخ شروع کرده، انصافاً بعدها زمان علامه و محقق خیلی محکم می‌شود و به صورت دو مبنای اساسی در باب خبر می‌آید، آن وقت در طی این دو مبنی مسأله اختلاف متن هم حل شده دیگر، آنهایی که دنبال سند بودند می‌گفتند کدام سند صحیح است همان را قبول می‌کردند همان متن را قبول می‌کردند، آن‌های هم که دنبال شهرت و قواعد و عمل به الاصحاب دنبال شواهد بودند، آن وقت روشن شد این مشکل هم به این ترتیب حل شد لیکن غالباً متن مشهور را مثلاً بعدها از قرن دوازدهم و این‌ها متن وسائل قرار دادند مثلاً وافی را قرار ندادند بحار را قرار ندادند البته بحار ناقص دارد این قسمت‌های فقه را کامل ندارد، وافی هم چون ناقص دارد لیکن کتب اربعه را به وافی مراجعه نکردند، محور مراجعه وسائل شد،

س: خیلی مانوس نبوده

ج: حالا جهات مختلف دارد، اگر بخواهید یک وقتی توضیحاتی راجع به منهج وافی و منهج وسائل که چرا آن کتاب مشهور نشد و این یکی مشهور شد با این که وافی گاهی اختلاف متن را بیشتر از وسائل دارد، در وافی می‌گوید در تهذیب این طور است کافی این طور است، اما در وسائل به این دقت، نه این که کامل

س: وافی بیانش بهتر است بیان‌های که دارد

ج: بلی یکی از عواملش این است که وافی ابوابش خیلی حدیث دارد مثلاً فرض کنید فرض کنید حیض ممکن است چهل تا حدیث آورده صاحب وسائل با آن ذوق فقهی تقطیع کرد، جدا کرده، جداسازی انجام داده، این چهل تا مثلاً پنج‌تایش مربوط به اکثر الحیض و اقل حیض است این‌ها را جدا کرده، چهارتایش مربوط به صفات است پنج‌تایش مربوط به عادت است،

س: دسته بندی

ج: دسته بندی طبق شرایع و طبق فقه

س: کار را راحت کرده

ج: دقت کردید لذا احادیث این باب چهارتاست یا پنج‌تا اما شما حیض را در کتاب وافی باید مثلاً چهل تا حدیث را ببینی تا آن حدیثی که می‌خواهید پیدایش بکنید، دقت کردید، یکی از عواملش طولانی بودن، یکش هم خب این است که کتاب وافی فقط از کتب اربعه است غیر کتب اربعه ندارد، البته اصول کافی را دارد که وسائل ندارد، وسائل یک قسمت‌هایش مثلاً دعا و این‌ها را دارد، و لیکن وافی جا نیفتاد روی این جهت، این جهتی که کتاب وسائل همان نکته‌ای که عرض کردم به فقه نزدیک‌تر بود همین که آقای بروجردی هم نقل کردند گفته که وسائل را جمع حدیث بر اساس فقه است نه بر اساس حدیث ایشان سعی کرده جامع الاحادیث را براساس حدیث بنویسد علی ای حال این هم یک مطلب که این غرضم بعدها که شد این درخت تن و مند این احتمال دارد ریشه‌هایش در آنجا بوده، نه این که حالا ابداع شیخ باشد ریشه‌های این مطلب، چون ما عرض کردیم اگر این روایت می‌گویند تلقی به قبول شده یک نکته اصلی تلقی به قبولش این است که محمد ابن حسین در یکی دوتا از این راه‌ها در دوتایش محمد ابن حسین وجود دارد و ایشان متوفای زمان غیبت صغراست دویست و شصت و یک، یعنی معلوم می‌شود که در زمان

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

جمعه: ۲۴/۰۳/۱۴۰۳ - ۰۴/۰۱/۱۴۰۲

صفحه ۱۷

جلسه: ۳۵

امامی، چون روایت عمرو ابن حنظله که زمانش با امام صادق است صحبتش که با امام صادق است، معلوم می شود که در مثلاً از صد و پنجا که امام صد و چهل هشت امام فوت کردند تا سال های دویست و شصت یواش یواش این مطلب جا افتاده ولو در، روشن شد غیر از تلقی به قبول، الآن تلقی به قبول را آقایون از زمان مشایخ ثلاثه گرفتند از کافی و فقیه و، ما اثبات کردیم از قرن سوم تلقی به قبول دارد،

س: یعنی راویش در عصر غیبت صغری

ج: بلی محمد ابن حسین،

س: کافی محمد ابن حسین،

ج: آن چیز هم به نظرم محمد ابن حسین است

س: مشیخه،

ج: نه چیز،

س: تهذیب نیست ولی

ج: تهذیب نه، ماکان فیه عن محمد ابن علی ابن محبوب، مشیخه که از محمد ابن، کافی، تهذیب آن جایی که از کلینی نقل می کند از محمد ابن حسین است نه جایی که در زیادات، زیادات را بیاورید، محمد ابن علی ابن محبوب

س: بلی در زیادات از محمد ابن علی ابن محبوب عن بلی بلی این جا

ج: از محمد ابن الحسین

س: عن محمد ابن علی ابن محبوب یعنی عنه، که بر می گرده به محمد ابن علی ابن محبوب عن محمد ابن عیسی

ج: عیسی عن صفوان،

س: عن صفوان

ج: این بر می گردد نه، طریق صدوق مشیخه صدوق ماکان فیه عن عمرو ابن حنظله را بیاورید آن جا هم محمد ابن حسین است

س: محمد ابن حسین را بیاورید

ج: آن جا هم محمد ابن حسین است، معلوم می شود ایشان چون شخصیت بسیار بزرگی است معلوم می شود توسط ائمه متأخر تأیید شده این برای اولین بار چون تا حالا گفته نشده این چون بحث های صدور است دیگر، بحث های متن را الآن نمی خواهد، یک مقدارش با آقای مختاری در بحث فهرستی، این احتمالاً سر قبولش مال این است زمان دو امام متأخر دو سه امام بعد هم، این حدیث جا افتاده که این محمد ابن الحسین یک شب هم خواندیم عبارت نجاشی،

س: در مشیخه صدوق هم هست و ما کان فیه عن عمرو ابن حنظله فقد رویت عن الحسین ابن احمد ابن ادريس عن ابیه عن

محمد ابن احمد ابن یحیی

ج: عن؟

س: عن محمد ابن عیسی و عن صفوان

ج: پس نیست فقط در طریق کلینی است و چون محمد ابن حسین شخصیت فوق العاده‌ای است به احتمال بسیار قوی این حدیث را ایشان آورده و خود صفوان ایشان این حدیث را آورده در کتابش آورده که این خیلی علامت قبول است آوردن صفوان و الا کتاب داود ابن حسین آن درجه نیست یعنی ابتداءً که نگاه می‌کنیم آن درجه نیست این دوتا بزرگوار که آوردند خیلی به کتاب عظمت داده آن محمد ابن احمد ابن یحیی هم صاحب نوادر آن هم در این درجه نیست آن نوادرالحکمه آن هم در این درجه نیست، آنی که این درجه عظمت به حدیث می‌دهد می‌خورد به صفوان و آنی که می‌خورد بیشتر به نظر ما رو حجت، به محمد ابن حسین چون دویست و شصت و یک یا شصت و سه وفات ایشان است حالا ذهن من تردید دارد شصت و یک یا شصت و سه، این نشان می‌دهد که در زمان ائمه متأخر هم این مطلب جا افتاده مثل محمد ابن مسلم به او اعتماد می‌کند این جا افتادن در این زمان این خیلی مؤثر است و لذا و البته تعبیر به مقبوله عرض کردم اولین بار شهید اول دارد در ذکری مقبوله هم نیست مقبول عمرو ابن حنظله به صیغه مذکر آورده قبل از این نداریم تعبیر مقبول نداریم و الا خود مرحوم محقق در کتاب معارج هم دارد، جای دیگر هم دارد تعبیر به ضعیفه می‌کند، استناداً الی روایه ضعیفه، صاحب معالم هم می‌گوید روایت ضعیف است، آقای خویی هم می‌گوید روایه ضعیف الی آخر روایت را اولین کسی که تعبیر به مقبول می‌کند ایشان است

س: شهید اول

ج: شهید اول ما هم یک بحثی را باز اضافه همین جور بحث بعد از بحث که چرا نگفتند ضعه منجبر بعمل الاصحاب به جای آن گفتند مقبول آمدیم یک فرقی گذاشتیم بین ضعیف و منجبر با مقبول که اصولاً مقبول یک حساب دیگر دارد، دیگر حالا خسته شدیم باشد یک وقت دیگر.

مطلبی را که الآن این جا این مال دیشب بود که عرض کردم یک نکته‌ای است که باید عرض بکنم پس بنابراین این مطلب بعید نیست اصلش باز به اهل بیت برگردد که یک جمعی بین روایت و بین شهرت عملی، هم روایتش مشهور باشد بین اصحاب و هم این که عملاً به آن قبول کردند، دقت کردید یعنی شبیه آن مبنای را که شیخ مطرح کرد و شبیه مبنای را که مرحوم محقق مطرح کرد،

س: در تأیید فرمایش شما می‌خواستم این را بگویم که وقتی می‌گوید مشهور مشهور دو قسم است مشهوری که بهش عمل شده، مشهوری که بهش عمل نشده، قطعاً این جا وقتی به عنوان مرجح می‌آورد مشهوری است که،

ج: اصلاً این بحث روایت در ترجیح نیست نه، اصولاً دقت کنید من مختصرش را بگویم ترجیح اگر سؤال مثلاً از حدیث امیرالمؤمنین یا از رسول الله بود معقول بود این سؤال از خود امام است امام راجع به کلام خودش ترجیح نمی‌دهد، شما هم راجع به کلام خودتان ترجیح نمی‌دهید می‌گویند آقا شما یک جا سخنرانی کردید این جور گفتید، یک جای دیگر هم چاپ،

س: روایتها عناً،

ج: عناً دیگر،

س: روایت

ج: بلی خب خود امام،

س: ترجیح برای روایت‌شان است

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

جمعه: ۲۴/۰۳/۱۴۰۳ - ۰۴/۰۱/۱۴۰۲

صفحه ۱۹

جلسه: ۳۵

ج: می دانم امام نمی آید بگوید در حدیث من ترجیح بدهد،

س: نه روایت آن ها کدام روایتش را بپذیرم

ج: می دانم این سخن خود امام است کس دیگر نیست که، سخن خود امام است انسان در سخن خودش ترجیح نمی دهد،

س: بین نفی و اثبات است

ج: بین نفی و اثبات است، شما در یک سخنرانی در آن تاریخ این طور گفتید در کتابتان این طور نوشتید، نمی آید بگویند ترجیح بده کدامش است ترجیح بر نمی دارد که می گوید آقا آن مطلبی که گفتم بعد برگشتم یا آن مطلب بد چاپ شده این طوری می گوید دیگر،

س: می خواهم بگویم ترجیح یعنی هردو هست

ج: هردو ثابت است

س: می گوید دو نفر از من نقل کردند

ج: خب امام نمی آید برای خودش بگوید شما ترجیح در خبر من،

س: آن دو نفر را کدامش را بپذیرم حاجی آقا

ج: می دانم امام می خواهد بگوید کدام یکی مال من است از خود امام دارد سؤال می کند کدام مال من است

س: امام می خواهد بگوید از آن دو نفری که از من نقل کردند کدامش را قبول کن،

ج: آن ها چه اثر دارد حجت، چون خود این امام است

س: نه آخر یک بحث های ترجیح است اتفاقاً حالا فرصت نیست

ج: نه واضح است

س: بحث این جا نیست

س: کان یعنی یکش حجت هست

ج: دارد صحبت می کند به خودی، توجه نشده

س: بعضی ها گفته من هم می گویم حجت بودن درست است ترجیح درست است نه تمیز

ج: نه تمیز است اصلاً معنی ندارد روایت جوش جوش ترجیح نیست امام دارد می گوید قول ما که موافق عام است من حدیثنا فلان، این دیگر معنی ندارد که امام ترجیح بدهد که

س: خب ترجیح یعنی هردو حجت دیگر

س: دعوی سر حکایت است نه محکی،

ج: حکایت را طرف محکی آورده، محکی عنه آورده خب

س: نه بعداً می گوید دوتا روایتی که از ما شده دو نفر آمدند

ج: این ها شبیه عبارت اهل سنت در باب ترجیح گرفتند

س: بعضی همین

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

جمعه: ۱۴۰۲/۰۱/۰۴ - ۲۰۲۳/۰۳/۲۴

صفحه ۲۰

جلسه: ۳۵

ج: خب خراب این، خود امام امام دارد خودش می گوید خب، ای بابا اصلاً

س: یکی را ترجیح بدهیم به دیگری

س: نه آخر بحث این است جواب با سؤال باید منطبق باشد سؤال این است

س: می فرماید یکش را من گفتم یکش را نگفتم

س: دوتا آقا آمدند خبر دادند

ج: سؤال از امام می کند که،

س: از شمای امام خبر دادند کدام شان را قبول کنم؟ امام می گوید نگاه کن بین کدام حجت است، برای این که علامت بهش

بدهد

ج: به چه معنی اصلاً، ترجیح بدهد یعنی هردو حجت اند فقط یکش مقدم بشود،

س: می گویند کلمه ترجیح

۳۳: ۵۶

این است که هردو حجت است

ج: و لذا ترجیح دقت کنید ترجیح تبعدی است اصلاً اهل سنت ترجیح را

س: حجیت چرا تبعدی است

ج: حجیت هم تبعدی است ترجیح هم تبعدی است

س: بلی

ج: اولاً در روایات اهل بیت،

س: اشکال ندارد

ج: اجازه بدهید نه در این روایت و در بقیه، نه در این روایت و نه در روایات دیگر معیار حجیت نیامده این باید فرض معیار

حجیت بشود، یعنی باید فرض کند که امام یک معیاری برای حجیت قرار می دهد این معیار در هردو موجود است، پس هردو

حجت اند فقط شما ترجیح بدهید تعبداً آن هم

س: خب شما با آقای خویی همراه هستید آقای خویی این جا را اصرار دارد در مصباح که این بحث ترجیح نیست و تمیز

است

س: حجیت است

س: حجیت است

ج: تمیز، واضح است اصلاً البته ایشان آقای خویی تمیز الحجه ما این طور گفتیم که این ها مقومات حجیت اند، نه مرجحات

احدی الحجتین،

س: المجمع علیه و به خصوص آن فیما اشتهر شهر

ج: البته بعدها ایشان روایت را کلاً قبول نکردند و لذا این ترجیح را هم قبول نکردند این ترجیح به شهرت را قبول نکردند یک جایی دیگر هم ترجیح به شهرت دارد آن شهرت روایی است آن مرفوعه عوالی، مرفوعه زراره آن که خیلی سندش خراب است آن اصلاً ارزش بحث ندارد ما در ترجیح

س: برایش یک سند دیگری پیدا کردند آخر برای مرفوعه زراره

ج: هیچی ندارد، آن روایت به ذهن ما یک صورت مشوهی است از روایت عمرو ابن حنظله و این مرحوم ابن ابی جمهور یک ورقه‌ای جای دیده، یک صورت مشوهی است تازه آن هم نیست یک صورت مشوهی است از روایت عمرو ابن حنظله و احتمالاً یک کلام اصولی باشد اصلاً ربطی به روایت ندارد، آن هیچی آن ساقط است آن یکی ساقط است این یکی هم ناظر به مقومات حجیت است نه ناظر به مرجحات احدی الحجیتین بعدش هم این معنایش این است که امام معیار برای حجیت بدهد این باید فرض معیار در هیچ روایت ما فرض معیار نشده تا بیاید به آن وقت این ترجیح هم باید تعبدی باشد اما تمیز حجه عن لا حجه عقلای هم هست، و لذا ان المجمع علیه این حقیر سراپا تقصیر چون دیگر امشب بی حالی صحبت کردیم، مجموعه احتمال، چند آقایون هفت هشت تا احتمال دادند فان المجمع علیه لاریب درش، من احتمالات را به بیش از صد و بیست تا احتمال رساندیم خیلی زیاد بردیم بالا، این لاریب فیه هم عقلائی یا تعبدی؟ یکش این، ما به ذهن مان می‌آید که حدیث بحث هم تماماً عقلائی است بحث عقلائی است و شواهد عقلائی می‌گوید این روشن است هفت نفر از من نقل کردند این کلام من است این کلام من نیست،

س: تعلیل بیشتر با عقلائی می‌سازد دیگر

ج: آن آخر چون تعلیل هم گفتند تقریب هم گفتند تفریح همانطور احتمالاتی در سر فاء، احتمالات سر الف، ال مجمع، احتمالات سر مجمع علیه، احتمالات سر لاریب که لاریب عقلائی است لاریب شرعی است، تعبدی است لاریب به اصطلاح عقلی است نه عقلائی،

س: مرجع فیه

ج: آها،

س: فیه به کجا بر می‌گردد

ج: الی آخره احتمالات را ما ضرب و تقسیم کردیم در حدود حدود صد و بیست تا احتمال بالا، و به ذهن ما می‌آید که تعلیل باشد، تعلیل هم عقلائی باشد مرحوم آقای بجنوردی نقل می‌فرمودند به نظرم در کتابش هم آمده شاید یک جایی هم از نائینی می‌فرمود نائینی می‌گفت تعلیل به فائش قوی‌تر است تا تعلیل به لام، اگر لان بگوییم یا فان، این ف قوی‌تر است

س: قرآن با فاء و ان

ج: بلی ایشان می‌گفت که مرحوم نائینی چون فاء اشاره به تفریع هم دارد یعنی چون می‌خواهد بگوید این فرع بر آن است تأکیدش در تعلیل واضح‌تر است تا لان، حالا در ذهن ما به عکس بود لان را بیشتر این را من از آقای بجنوردی شاید کراراً شنیدم از قول مرحوم نائینی

س: جملاتی که با ان شروع می‌شود بعد از مطلب

ج: آن آن به خاطر مقام است شواهد مقام است

س: می گویند جمله تعلیل است

ج: بلی شواهد مقام است به اصطلاح اسمش را مقاصد ثانویه، چون کلام دارای مقاصد ثانویه هست یک چیزی هست که مدالیل لفظی است یک چیزی است که می گویند سیاق من سیاق را اسمش گذاشتم مقاصد ثانویه، این ها مقاصد ثانویه کلام اند تأکید در می آید حصر در می آید، چه در می آید، مقاصد ثانویه،

س: در بلاغت تعبیر می کنند معانی ثانویه

ج: من ندیدم عبارت را من خودم در آوردم یادم نیست حالا من مطول را هم درس دادم حالا غیر از مختصر و معانی لیکن این عبارت یادم نیست آنی که خودم در آوردم مقاصد ثانویه، این مقاصد ثانویه غیر از مدالیل لفظیه است این دوتا را با همدیگر نباید خلط کرد علی ای حال آنچه که الان می خواستیم اشاره اجمالی بعد می خواستیم به خود بحث برگردیم چون یک درختواره ای را در حدیث تصور کردیم تاریخ حدیث را، بعد برگشتیم بحث را به تأثیر این در مسأله متن، آن وقت در این درختواره یک نکته دیگر هم هست که حالا شاید به اختلاف متن و نقد متن بر نگرده، ما طبق این تصویری که داریم این درخت یک تنه اصلی دارد، هی شاخه های فرعی هم دارد و این شاخه ها شناختش تأثیر دارد در متن، اما تأثیر در قبول و این ها بیشتر دارد مثلاً فرض کنید روایت عمار سبابی ما اولین کتاب ما کتاب مرحوم کلینی است فرض کنید بیست تا یا سی تا دارد، نگاه کنید عمار سبابی عمار ابن موسی به فقیه از این هم کمتر دارد، یک دفعه روایت عمار سبابی در کتاب شیخ طوسی می آید یعنی این شاخه از قرن پنجم، این درختواره را که تصویر کردیم بعد این ادامه در کل تاریخ تشیع تا الان می آید،

س:

۱۴: ۲: ۱

ج: لیکن این شاخه را دقت کردید، این لطیف است در این درختواره اما این، البته ما متن عمار سبابی را یک روز متعرض شدیم همین جا که متنش را قبول نداریم مشکل دارد متنش روایت عمار سبابی این یکدفعه از زمان شیخ می آید، یعنی از قرن پنجم در میراث های قرن پنجم این شاخه خیلی قوی نیست یکدفعه در قرن پنجم آن وقت در قرن پنجم هم که می آید بعد می ماند در شیعه یعنی تا آن زمان هنوز روش بحث می شود یعنی یک به اصطلاح شاخه ای فرعی است اضافه شده و این شاخه ها همین جور ادامه دارد،

س: شیخ از خود عمار چیز می کند

ج: نه از نوادر الحکمه شیخ از نوادر الحکمه نقل می کند شاذ هم هست، مثلاً کتاب الرحمه سعد ابن عبدالله کلینی اصلاً از ش نقل نمی کند کلاً، این قسمتش خشک است درختش این شاخه را ندارد روایاتش را نقل می کن از غیر کتاب الرحمه آن روایات را دارد از غیر، صدوق یک مقدارش را دارد، یک مقدارش هم از کتاب های دیگر یعنی از اجازات مال مصادری است که روایاتی است که ایشان نقل کرده، یعنی کتبی را که ایشان،

س: در فقیه جمعاً صد و بیست تاست در تهذیب تقریباً دویست و پنجاه تاست در فقیه تقریباً شصت تاست، در کافی بیشتر است،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

جمعه: ۱۴۰۲/۰۱/۰۴ - ۲۰۲۳/۰۳/۲۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۳

جلسه: ۳۵

ج: کافی بیشتر است عرض کردم البته دقت کنید آن صد و بیست تا که در کافی هست که گفتیم فقیه دویست و پنجاه تا انفراد است، تهذیب، تهذیب خیلی هایش هم از کافی یکی است با کافی یکی است،
س: طبیعتاً

ج: بلی با کافی، یعنی بلی با کافی یکی است یعنی اما بیشترین عدد را فعلاً مرحوم شیخ طوسی آورده لیکن این شاخه خشک نشد یعنی اصحاب نیامدن بگویند آقا همان مقداری که صدوق نقل کرده نقل بکنیم، یا همان مقداری که کلینی گفته، این شاخه هنوز در ما مانده است مثلاً از کتاب الرحمة سعد ابن عبدالله شیخ منفرداً زیاد نقل می کند کلینی که اصلاً نقل نمی کند از آن کتاب، روایت را نقل می کند اما از آن کتاب نه، و صدوق یک مقدارش را نقل می کند یک مقدار زیادی از انفرادات یعنی روایات معارض مال همین انفرادهای سعد است، البته تا زمان ما هم آقایون بحث دارند تا زمان ما، یعنی آنچه را که مرحوم شیخ طوسی یعنی این شاخه یک دفعه زمان شیخ طوسی زیاد می شود شیخ صدوق هم کم نقل نکرده از سعد لیکن خصوص کتاب الرحمة را دارم می گویم، چون شیخ صدوق در مشیخه نمی دانم حالا این جا

۴۴: ۱

می کند حدود چهار صد و خرده ای را اسم برده صد و بیست تایش من همین جوری حساب کردم، صد و بیست تایش تقریباً صد و ده تایش، صد و بیست تایش از سعد ابن عبدالله است لیکن معلوم نیست مثلاً از سعد ابن عبدالله عن احمد ابن

۵: ۱

عن حسین ابن سعید، کتاب حسین ابن سعید

س: کتاب الرحمة

ج: نه نه، لذا عرض کردیم بعضی هایش از مؤلفات ایشان است بعضی از طروقی است که اجازات ایشان به کتاب های آخرین است آنی که در مشیخه صدوق اما آنی که شیخ نقل می کند فقط از کتاب الرحمة است دقت می کنید صدوق هم تک توک از کتاب الرحمة نقل می کند که شیخ نقل نکرده دارد صدوق هم دارد اما کم است کلینی هم که اصلاً نه، اما این شاخه که پیدا شد این تا روزگار ما هنوز ادامه دارد یعنی هنوز بحث ها راجع به این شاخه هست این طور نیست، مثلاً همین روایت ای وضوء اطهر من الغسل منفرد سعد است دیگر کس دیگر نقل نکرده،

س: استاد مگر شاخه ای هست که شیخ طوسی درست کرده باشد و بعداً خشک شده باشد

س: نمانده باشد

ج: فرض کنید مثلاً روایت انا انزلنا خیلی جا نیفتاد بعضی از روایات زیاراتش جا نیفتاد چرا دارد، مثلاً فرض کنید ایشان عن علی ابن اسماعیل نقل نمی کند البته روایتش را الآن هم متعرض می شوند چون مقدارش هم کم است نمی دانم ده پانزده تا بیست تا اگر باشد و طریق هم به ایشان ندارد خیلی آن قدر چرا الآن روش بحث می کنند اما این روایت سعد ابن، همین روایت ای وضوء اطهر من الغسل روایت سعد است منفرد سعد است صدوق مثلاً آن را نقل نمی کند، کلینی گفته و روی ای وضوء انقی من الغسل که اشاره به همان کتاب سعد است،

س:

۱۷: ۶: ۱

نگرفته درست است

ج: اما این شاخه‌ای که شیخ نقل کرده خیلی آن وقت مثلاً من باب کتاب اشعثیات در زمان قبل از شیخ و نجاشی آمده لیکن نقل کردند، این نگرفت زمان راوندی آمد نقل نکردند، نگرفت زمان مرحوم حاجی نوری در مستدرک و ردداشت نقل کرد این گرفت، این شاخه در قرن چهاردهم شکل گرفت، آنچه که از فقه الرضاست در قرن یازدهم شکل گرفت، آنچه از تحف العقول است در قرن دهم شکل گرفت، این شناخت این شاخه‌ها که هنوز هم رو آن‌ها بحث می‌شود این طور نیست که آن‌ها دیگر کلاً حذف شده باشد و در این شاخه‌ها مثلاً کتاب غوالی اللثالی هنوز هم روش بحث است اما خیلی نگرفت یعنی خیلی روش حساب خاصی باز نکرد، در مثلاً تحف العقول بیشتر حساب باز کردند و چون می‌خواهیم این یک واقعیت علمی است داریم می‌گوییم و پیشنهاد ما مثلاً این بود از مسند هم نقل، این شاخه از زمان ما شکل می‌گیرد اگر این بیاید در جامع الاحادیث، این شاخه تازه‌ای است که از زمان، یعنی این مطلب

س: در مسند زید کم نقل شده

ج: سی و سی و پنج تا، چهل تا، نود و نه صد و خرده‌ای حدیث است

س: نهصد تا حدیث است

ج: بلی بیش از نهصد تا دقت فرمودید، این خودش یک مطلبی است که تأثیرگذار است در حدیث شیعه برای شناخت حدیث شیعه خیلی تأثیر گذار است یعنی فرض کنیم مثلاً نوادر الحکمه البته نوادر الحکمه کتاب تأثیرگذاری است خیلی جاهاش رد شده اما به هر حال هنوز بحث روش هست و از همان تدریج زمان فرض کنید مثلاً از زمان مرحوم کلینی که این روایت انا انزلنا آورده، بحث شده و ارجاعش دادند به کلینی دیگر جای دیگر خیلی مطرح نشده دقت می‌کنید، این هم تأثیر اجمالی در متن دارد حالا ما این بحث شاخه‌ها را مطرح بکنیم یک بحث دیگر که باز آن هم تأثیر در متن دارد متن به معنای شامل سند مقدار از روایات اهل سنت یا زیدیه که در کتاب ما آمده یا مثلاً اسماعیلی‌ها، اسماعیلی‌ها نداریم، زیدیه و عامه و این‌ها مقداری از روایات اهل بیت که ما داریم در کتب آن‌ها آمده این جنبه شاخه ندارد این را می‌خواستیم بگوییم، فرض کنید یک مقدارش را صدوق آورده اما شاخه نیست یعنی قبل ندارد، بعد هم این جا نیفتاده به عنوان یک شاخه اصلاً به عنوان یک شاخه،

س: جوانه نزده

ج: شاخه را باز کرده اما جوانه نزده، چرا جوانه نزده؟ چون آن‌ها مثلاً صدوق رفته، این متعارف شیعه نبود که بروند از کتب آن‌ها نقل بکنند، چیز نبود یک سریال نبود رشته نبود صدوق در معانی الاخبار در کتاب فرض کنید خصال زیاد روایات اهل سنت را دارد قبلش هم خیلی اعتنا نکردند قبلش که اصلاً نبوده بعدش هم خیلی اعتناء بهش نشد یعنی خیلی جاباز نکرد اگر هم باز کرد، لذا ما اسم این‌ها را به جای شاخه گذاشتیم مثل میوه یک درخت تن و مندی است درخت سیب که گاهی شاخه‌های جدید دارد گاهی چند نفر رفتند سیب را برداشتند بهش آویزان کردند دیگر حالا و آن طرفش هم داریم یعنی اگر آن‌ها هم بیاید این هم یک مقداری به حدیث ما اضافه می‌کند لیکن اسم آن‌ها را من شاخه نگذاشتیم، در حدیث زیدیه ما الآن داریم و غیر از این که از روایات اهل بیت دارند از مصادر ما دارند مثلاً از سعد ابن عبدالله، کتاب برقی، کتاب صفوان این خیلی عجیب است یک مقدارش

.....
را من در آن روزگار جوانی استخراج کردم و در کتب ما هم نداریم آن روایت را این هم خیلی عجیب است نه این که این متعارف زیدی‌ها بوده که بیایند از صفار نقل کنند و نه این که بعد اصحاب ما بیاید از این مصدر زیدی نقل بکنند لذا فرض کنیم بنده بعد از مثلاً هزار سال پیدا کردم من باب مثال می‌خواهم عرض کنم بعد از نهصد سال من آن را پیدا کردم این دیگر جنبه شاخه ندارد نه جزو درخت است، نه من این اصطلاح من، چون این درختواره را درست کردیم، می‌خواستیم این در حقیقت یک میوه‌های است که آویزان کردند این دیگر جنبه شاخه هم ندارد چون ریشه ندارد، رشته ندارد،

س:

۳۰: ۱۰: ۱

حسابش کردند،

ج: ورداشته این یک سیب را، نه یک سیب،

س: نگرفته،

ج: نه یک سیب را ورداشتند سراخ کردند با نخ چسپاندند به این درخت این،

س: سیب و میوه و این‌ها می‌خواهند بگویند فایده دارد اما نپرداخته

ج: ریشه، نپرداخته، و این را ما داریم حالا شاید این مسأله را فردا شب اگر انشاءالله حالی بود توضیح بیشتری عرض کنم، چون

این هم لطیف است، آن وقت این منشأ، این دوتا هردوش منشأ مشکل شده

س: متن در متن،

ج: هم متن، به معنای شامل سند هم بشود، هم آنچه از کتب اهل سنت نقل کردیم خرابش کردیم هم آنچه آن‌ها از ما نقل

کردند خرابش کردند چرا؟ چون آشنا باش نبودیم متنی به معنای شامل سند.